

بحثی در چیستی «اصطلاح» در قیاس با «واژه»

محمد رضا رضوی (عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

چکیده: اصطلاح موضوع و واحد مطالعه اصطلاح‌شناسی است. دو پرسش همواره در خصوص ماهیت اصطلاح مطرح شده است: (۱) اصطلاح چیست؟؛ (۲) اصطلاح با واژه چه تفاوتی دارد؟ این مقاله به یافتن پاسخ این دو پرسش اختصاص دارد. چهار دیدگاه مطرح شده است که هر کدام از جنبه‌ای خاص به مفهوم اصطلاح پرداخته‌اند: دیدگاه‌های سستی، کاربردشناختی، شناختی و چندوجهی. بررسی داده‌های اصطلاحی زبان فارسی، با بهره‌گیری از مفاهیم دیدگاه‌های گوناگون اصطلاح‌شناختی، سیزده ویژگی متمایز اصطلاحات را در مقایسه با واژه‌ها آشکار می‌کند که عبارت‌اند از مفهوم، کنش تعریفی، حوزه وابستگی، ساختمان‌داری، سازندگی، ساخت واژه خاص، تک‌معناگرایی، هم‌نامی، هم‌معناگرایی، نقش ارجاعی، بافت نظام‌مند، کنش محوری و اصطلاحی‌شدگی. داده‌ها عمدتاً از فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان برگرفته شده است. این بحث بر پیوستاری و کنشی بودن تمایز اصطلاح و واژه و اهمیت داشتن رویکردی زبان‌شناختی در تحلیل‌های اصطلاحی و لزوم قائل شدن به تمایز لفظی میان این دو مفهوم تأکید می‌کند.

کلیدواژه‌ها: اصطلاح، واژه، ویژگی‌های اصطلاح، اصطلاح‌شناسی، زبان‌شناسی

۱ مقدمه

اصطلاح موضوع بنیادین اصطلاح‌شناسی است. گفته‌های بسیاری بر اهمیت بررسی آن تأکید دارد، از جمله: اصطلاح‌شناسی به اصطلاحات می‌پردازد و بنیاد نظری چنین رشته‌ای الزاماً بر پایه مطالعه اصطلاحات بنا می‌شود (کابره و سگر^۱: ۱۹۹۹: ۱)؛ اصطلاح‌شناسی مطالعه اصطلاحات یا نظریه اصطلاحات است (سگر^۲: ۱۹۹۹: ۴۱)؛ تعریف و توصیف اصطلاح همواره یکی از موضوعات اصلی اصطلاح‌شناسان بوده است (کاگورا^۳: ۲۰۰۲: ۱۰).

با این تأکیده‌ها، غالباً این پرسش مطرح می‌شود که اصطلاح چیست؟ (برای نمونه ← سگر^۴: ۱۹۹۹: ۴۱). مسئله دیگر چگونگی تمیز اصطلاح از واژه است. گفته می‌شود که اصطلاح از حیث شکل ظاهری یا معنا، با واژه تفاوت چندانی ندارد و نمی‌توان بر این مبنا نظریه جداگانه‌ای برای توصیف اصطلاحات مطرح کرد؛ همچنین حرکتی پیوسته میان این دو برقرار است و ممکن است یکی به دیگری بدل شود؛ بنابراین، همواره نمی‌توان هویت اصطلاحات و واژه‌ها را مستقل از یکدیگر تشخیص داد (کابره و سگر^۵: ۱۹۹۹: ۱). در اینجا نیز عموماً این پرسش مطرح می‌شود که آیا اصطلاح همان واژه است (برای نمونه ← کونیسیساو^۶: ۲۰۰۵: ۴۷)؟

1) CABRÉ & J. C. SAGER

۲) کابره و سگر (۱۹۹۹) در مقدمه ویژه‌نامه مجله اصطلاح‌شناسی، که تماماً به مقالاتی اختصاص دارد که در نشست با عنوان «دیدگاه‌های نوین در خصوص اصطلاح، اصطلاح‌شناسی و اصطلاح‌نامه‌ها» ارائه شده، اظهار داشته‌اند که آن نشست بر مبنای این فرض پایه، یعنی محوریت مطالعه اصطلاح در این علم، و چندین فرض دیگر شکل گرفته است.

3) K. KAGEURA

4) M. C. CONCEIÇÃO

۵) همچنین کاگورا (۲۰۰۲: ۹-۱۰) تعریف اصطلاح را از واژه‌نامه اصطلاحات کاربردی در اصطلاح‌شناسی (بسه و دیگران ۱۹۹۷) نقل می‌کند و آن را واحدی واژگانی متشکل از یک یا چند واژه و نمایانگر یک مفهوم در یک حوزه تعریف می‌کند و می‌گوید: «جای تأسف است که نگارندگان [این واژه‌نامه] در تعریف اصطلاح از کلمه واژه استفاده کرده‌اند، زیرا هدف یک واژه‌نامه اصطلاح‌شناسی اساساً برقرار کردن تمایز میان اصطلاحات و واژه‌هاست». پرسن (۱۹۹۸) نیز نخستین فصل از کتاب خود را، با عنوان «تشخیص تمایزهای میان واژه‌ها و اصطلاحات»، تماماً به این موضوع، یعنی مقایسه اصطلاح و واژه، اختصاص داده است.

دو پرسش اخیر درباره چستی اصطلاح را در این نوشته این‌گونه صورت‌بندی می‌کنیم: (۱) اصطلاح به خودی خود چیست و با چه ویژگی‌هایی بازشناخته می‌شود؟؛ (۲) میان اصطلاحات و واژه‌ها چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی وجود دارد، و آیا برای اصطلاح علمی، در مقایسه با واژه عمومی، هویتی مستقل و متمایز می‌توان در نظر گرفت؟

این مقاله از پنج بخش تشکیل شده است. پس از بخش مقدمه، در بخش دوم، به پاسخ پرسش‌های پیش‌رو و مسئله تشخیص اصطلاحات و تمیز آنها از واژه‌های عمومی زبان، به شکلی عملی و مقدماتی، می‌پردازیم و این کار را با استفاده از تعاریفی که برای اصطلاح و واژه از سوی دو سازمان معتبر در حوزه اصطلاح‌شناسی و واژه‌گزینی ارائه شده است، انجام می‌دهیم. بخش سوم به دیدگاه‌های گوناگونی اختصاص دارد که درباره مفهوم اصطلاح وجود دارد و بالطبع تعریف‌هایی که هر یک جنبه‌ای خاص از این مفهوم را برجسته ساخته‌اند. در بخش چهارم، اصطلاح با یک مفهوم اساسی در حوزه زبان‌شناسی، یعنی واژه، قیاس شده و بحث، به‌ویژه، بر وجوه تمایز آنها تمرکز یافته است. در بخش پنجم، با رویکردی زبان‌شناختی، به جمع‌بندی ویژگی‌های اصلی و فرعی اصطلاحات پرداخته‌ایم و بر لزوم متمایز نگاه داشتن این دو مفهوم از نظر لفظی تأکید کرده‌ایم.

داده‌های اصطلاحی که در این بحث مبنای بررسی و تحلیل قرار گرفته‌اند، به جز در مواردی که به فرهنگی تخصصی ارجاع داده شده، تماماً از مجموعه واژه‌های مصوب کارگروه‌های واژه‌گزینی فرهنگستان زبان و ادب فارسی استخراج شده‌اند. این مجموعه، که حدود پنجاه‌هزار اصطلاح و مشتقات و ترکیبات هر اصطلاح را در حوزه‌های علوم انسانی، پزشکی، علوم مهندسی، فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، علوم زمین، کشاورزی و منابع طبیعی، هنر، علوم نظامی، و حمل‌ونقل دربرمی‌گیرد، در سیزده دفتر جداگانه با عنوان فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان به چاپ رسیده است. برای سهولت جست‌وجو و بررسی، از نسخه نرم‌افزاری این مجموعه که در قالب برنامه اکسل تنظیم

شده است، بهره گرفته شد. داده‌های واژگانی این بحث نیز از فرهنگ‌های عمومی (← منابع) انتخاب شده است.

۲ اصطلاح یا واژه؟

سازمان جهانی استاندارد (ایزو)^۱، در استاندارد که مشخصاً به موضوع واژگان اصطلاح‌شناسی اختصاص دارد، با هدف فراهم ساختن توصیفی نظام‌مند از مفاهیم این حوزه، اصطلاح را این گونه تعریف می‌کند: «بازنمود زبانی یک مفهوم عام در یک حوزه موضوعی خاص» (ایزو ۱-۱۰۸۷، ۲۰۰۰). تمایز اصطلاح و واژه در نخستین بند از اصول و ضوابط واژه‌گزینی فرهنگستان زبان و ادب فارسی این گونه بیان شده است:

واژه در این متن به دو معنی به کار می‌رود: ... لفظی که از یک یا چند جزء معنی‌دار ساخته شده است و از لحاظ دستوری به یکی از مقوله‌های اسم یا ضمیر یا صفت یا قید یا فعل یا عدد یا حرف اضافه یا حرف ربط تعلق دارد... [یا] لفظی که دست‌کم در یکی از رشته‌های علمی و فنی و حرفه‌ای و هنری دارای تعریفی مشخص است... واژه در این معنی مترادف با اصطلاح است. (اصول و ضوابط واژه‌گزینی ۱۳۸۸: ۱۷).

از این تعاریف چند نکته استنباط می‌شود و اصطلاح با ارجاع به آن نکات تعریف شده است: الف) مفهوم^۲: اصطلاح با یک مفهوم در پیوند است؛ ب) بازنمود^۳: اصطلاح بازنمودی به شکل یک لفظ یا نماد در زبان دارد؛ ج) تعریف^۴: اصطلاح تعریف

1) International Organization for Standardization (ISO)

2) concept

3) designation

۴) در این متن، برابر نهاد بازنمود را به کار برده‌ایم تا اولاً آن را از دال، که تداعی‌کننده نشانه دوجبهی سوسوری است، متمایز کنیم؛ دوم آنکه آن را از لفظ، که اشاره به صورت و شکل عمدتاً صوتی در زبان دارد، اعم گردانیم؛ و سوم آنکه اصطلاحی پوششی باشد هم برای اشاره به فرایند بازنمودن و هم محصول آن. هر بازنمودی، از یک سو، با مفهوم در پیوند است و، از سوی دیگر، در گفتمان ظاهر می‌شود.

5) definition

مشخصی دارد؛ د) حوزه موضوعی^۱: اصطلاح به حوزه‌ای موضوعی تعلق دارد. اکنون پرسش این است که آیا می‌توان اصطلاحات زبان علمی را از واژه‌های زبان عمومی یا همگانی، با این نکات یا ویژگی‌ها بازشناخت و تمایزی میان آن دو برقرار کرد. در نمونه‌های (۱) و (۲) دو دسته واژه^۲ مشاهده می‌شود:

(۱) فروپاشی فوتونی، اجسام افلاطونی، نقطه هم‌جذبی، خزانه ژن

(۲) کتاب، آبگوشت، ستاره، بدگمانی

در نگاه اول، و تنها براساس شمّ زبانی، اصطلاح‌بودگی واژه‌های (۱)، در مقایسه با (۲)، بیشتر است. مجموعه واژه‌های (۲)، برخلاف (۱)، ممکن است در واژگان ذهنی تعداد کثیری از گویشوران زبان فارسی وجود داشته باشد و به سهولت بازشناسی و درک شود. این دسته از واژه‌ها را واژه‌های عمومی می‌نامیم. اما واژه‌های نخست، به حوزه زبان تخصصی تعلق دارند و برای شناخت آنها به دانش تخصصی یک حوزه موضوعی نیاز داریم. برای مثال، اجسام افلاطونی به حوزه ریاضی تعلق دارد و این‌گونه تعریف می‌شود: «پنج چندوجهی منتظم که عبارت‌اند از چهاروجهی، مکعب، هشت‌وجهی، دوازده‌وجهی و بیست‌وجهی» (کالرن ۱۳۸۷). این دسته از واژه‌ها را واژه‌های علمی یا تخصصی می‌نامیم. نکته اینجاست که واژه‌های عمومی (← نمونه ۲) را نیز، در شرایطی که تعریفی مشخص در یک حوزه موضوعی داشته باشند، می‌توان بازنمودی از یک مفهوم و در نتیجه واژه علمی به شمار آورد. در ادامه، در بحث از اصطلاح و ویژگی‌های آن، به پاره‌ای از ویژگی‌ها خواهیم پرداخت که می‌توانند به واژه‌های عمومی منزلتی اصطلاحی ببخشند و آنها را به جایگاه زبان علم برکشند (مانند تعریف و حوزه موضوعی)، یا از اساس در ماهیت هر اصطلاح حاضر باشند، و یا در برساختن اصطلاحات جدید ظهور یابند.

1) subject field

۲) لفظ واژه در اشاره به این نمونه‌ها، در مفهومی پوششی یا شامل، همانند تعریف مذکور در اصول و ضوابط واژه‌گزینی، به کار رفته است.

۳ اصطلاح از دیدگاه‌های گوناگون اصطلاح‌شناختی

مفهوم اصطلاح از دیدگاه‌های گوناگون و با رویکردهای متفاوتی طرح و بررسی شده است و هر دیدگاه بر جنبه یا ویژگی‌هایی از آن تأکید دارد. برای مثال، عده‌ای مفهوم را اصل قرار داده و اصطلاح را برجسیبی صوری برای نمایش مفهوم دانسته‌اند و عده‌ای دیگر آن را نشانه‌ای زبانی، حاوی صورت و محتوا، تلقی کرده‌اند (گم^۱: ۲۰۰۵: ۱۱۱۲-۱۱۱۶). در اینجا، عمده‌ترین نظریه‌پردازی‌ها در باب اصطلاح را خلاصه‌وار حول چهار محور مطرح کرده‌ایم: دیدگاه سنتی و منتقدان آن، دیدگاه کاربردشناختی، دیدگاه شناختی و دیدگاه چندوجهی. به باور نگارنده، این دیدگاه‌ها تصویری از چگونگی نگرش به مفهوم اصطلاح و بازتعریف آن را در چهارچوب‌های مختلف ترسیم می‌کنند.

۳-۱ اصطلاح از دیدگاه سنتی

دیدگاه سنتی، یا نظریه عمومی اصطلاح‌شناسی^۲، که بر پایه آرای اوگن ووستر^۳ شکل گرفته، حاوی اصولی از این قرار است: (۱) مفهوم نقطه آغاز کار اصطلاح‌شناسی است؛ (۲) مفهوم‌ها مرزبندی مشخصی در نظام مفهومی دارند؛ (۳) تعریف کردن مفهوم از طریق ارائه تعریفی مفهومی^۴ امکان‌پذیر است؛ (۴) میان مفهوم و اصطلاح رابطه یک‌به‌یک وجود دارد؛ (۵) پیوند مفهوم و اصطلاح ایستا و ثابت است (تمرمن^۵: ۲۰۰۰: ۱۶). فلبر^۶ (۱۹۸۴)، که از این دیدگاه به اصطلاح‌شناسی می‌نگرد، اصطلاح را چنین تعریف کرده است: «هر نماد قراردادی که نماینده مفهومی تعریف‌شده در یک حوزه موضوعی است» (ص ۱). به‌طور کلی، در دیدگاه فلبر چندین نکته درخصوص مفهوم اصطلاح آشکار است؛ اینکه اصطلاح: الف) نشانه یا نمادی زبانی است؛ ب) به یک یا چند مفهوم

1) M.- C. L'HOMME
2) general theory of terminology (GTT)
3) Eugen Wüster
4) intensional definition
5) R. TEMMERMAN
6) H. FELBER

تخصیص می‌یابد؛ ج) عموماً فرد یا جمعی از افراد متخصص آن را به مفهوم تخصیص می‌دهند؛ د) وسیله‌ای است برای درک مفاهیم؛ ه) ارتباطی سنجیده و ماندگار با مفهوم دارد؛ و) به نظامی مفهومی وابسته است و مفهومی از آن نظام را می‌نمایاند؛ ز) نماینده مفهوم در یک بافت موضوعی است؛ ح) از نظر صورت، عموماً از واژه یا گروهی از واژه‌ها تشکیل شده است، اما می‌تواند حرف، نماد، اختصار، سرنام و مانند آن نیز باشد (همان: ۱۶۸). این نظریه مبانی علمی فعالیت‌های مربوط به اصطلاح‌شناسی را بیان می‌کند و کاربست اصول و شیوه‌های اصطلاح‌شناختی را میسر می‌سازد (همان: ۹۷) و، در این معنا از اصطلاح، با زبان‌شناسی اشتراک دارد که می‌گوید اصطلاح نماد یا نشانه‌ای زبانی است متشکل از واژه‌ها یا عناصر واژگانی (همان: ۱۰۵). پرسن^۱ (۱۹۹۸: ۱۵) نیز عقیده دارد مفهوم اصطلاح نزد اصطلاح‌شناسان سنتی در سه معنا به کار می‌رود: الف) عنصری واژگانی در یک حوزه موضوعی معین با ارجاع خاص؛ ب) برچسب یا نمادی زبانی برای یک مفهوم؛ ج) معادل نشانه زبانی سوسور، یعنی ترکیبی از دال و مدلول.

از زمان پیدایش این دیدگاه تاکنون اصول و مفاهیم آن مورد نقدها و بررسی‌های موشکافانه بسیار قرار گرفته است. تمرمن (۲۰۰۰: ۳۵-۳۶)، در یک جمع‌بندی، نکاتی را که منتقدان در برابر اصول اولیه اصطلاح‌شناسی سنتی طرح کرده‌اند برمی‌شمرد. پاره‌ای از مهم‌ترین آنها را می‌توان به ترتیب اصول این‌گونه برشمرد: ۱) مفهوم الزاماً نقطه آغاز بررسی نیست و می‌توان بررسی را با مطالعه کاربرد واقعی اصطلاحات در زبان آغاز کرد؛ ۲) روابط پیچیده و چندوجهی مفاهیم و ساختمان پیش‌نمونه‌ای آنها مانع از آن می‌شود که بتوان مرز دقیقی میان آنها قائل شد؛ ۳) تعریف مفهومی همواره مطلوب نیست و با سطح آگاهی مخاطب (متخصص یا غیرمتخصص) ارتباط دارد؛ ۴) چندمعنایی، هم‌معنایی و زبان مجازی در زبان علم نقش دارند؛ ۵) اصطلاحات زمانمند و پویا و دگرگون‌شونده هستند (همان). آرای انتقادی افرادی چون سگر (۱۹۹۰)، کابره

1) J. PERSON

(۱۹۹۹ الف و ۱۹۹۹ ب) پرسن (۱۹۹۸) و تمرمن (۲۰۰۰) سبب شکل‌گیری دیدگاه‌هایی نوین در این زمینه شد که در ادامه به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم.

۲-۳ اصطلاح از دیدگاه کاربردشناختی

پرسن (۱۹۹۸)، در نقد دیدگاه سنتی، این دیدگاه را بی‌اعتنا به «زبان در کاربرد» می‌داند (ص ۱۶). او، برای طرح دیدگاه خود، تعاریف کاربردشناختی اصطلاح را نیز نقد می‌کند. به عقیده وی، از دیدگاه کاربردشناختی، وجود اصطلاح بدیهی فرض شده و سخن بر سر انواع گوناگون آن بوده است. تقسیماتی مانند اصطلاحات حوزه‌وابسته^۱ و اصطلاحات غیرحوزه‌وابسته^۲، یا اصطلاحات فوق‌تخصصی^۳ و اصطلاحات نیمه‌تخصصی^۴ یا واژه‌های نیمه‌علمی^۵ نشان می‌دهد که اصطلاحات بر مبنای معیارهایی نظیر شناخته و ناشناخته بودن برای پاره‌ای از افراد، یا کاربرد یا عدم کاربرد در حوزه‌ای مشخص طبقه‌بندی شده‌اند. پرسشی که، به اعتقاد پرسن، در دیدگاه کاربردشناسی نادیده انگاشته شده و در پس این تمایزها مطرح می‌شود این است که اصطلاح را چگونه باید شناسایی کرد و از واژه‌ها متمایز ساخت (همان: ۱۶-۲۱). یکی از مشخصه‌های اصطلاح‌بودگی عضویت در یک حوزه موضوعی خاص است. اما حوزه موضوعی فقط در بافت است که معنا می‌یابد. بررسی بافت آشکار می‌سازد که چه وقت زبان رفتاری اصطلاحی دارد (همان: ۳۶). پرسن مفهوم کلیدی «زمینه ارتباطی»^۶ را مطرح می‌کند و معتقد است که تقسیم‌بندی‌های کاربردشناختی بدون توجه به بافت نارسا هستند. موقعیتی که افراد در آن قرار می‌گیرند و دانشی که با خود به آن موقعیت می‌آورند زمینه ارتباطی لازم را برای تشخیص اصطلاحات فراهم می‌آورد (همان: ۲۶). این زمینه‌های ارتباطی که

1) subject-specific terms
2) non subject-specific terms
3) highly technical terms
4) subtechnical terms
5) semi-scientific words
6) communicative setting

اصطلاحات را در خود جای می‌دهند یا درجاتی از اصطلاح‌بودگی را در واژه‌ها برمی‌انگیزند عبارت‌اند از: الف) ارتباط افراد متخصص با یکدیگر؛ ب) ارتباط افراد متخصص با نوآموزان؛ ج) ارتباط افراد نیمه‌متخصص با افراد خارج از یک حوزه؛ د) ارتباط آموزگاران با آموزندگان. برای مثال، مورد الف) را در گفت‌وگوی افراد متخصص یک رشته با یکدیگر در نظر بگیرید که زبانی بسیار تخصصی به کار می‌برند و مفاهیم آن را مراجع ذی‌صلاح (نظیر یک گروه یا یک فرهنگ تخصصی) پیشاپیش تعریف و استاندارد کرده‌اند، یا نمونه ج) را در مجلات علمی عامه‌پسند مشاهده می‌کنیم (همان: ۳۶-۳۸). به این ترتیب، او این فرض را که اصطلاح به‌طور شمی قابل‌شناسایی است کنار می‌گذارد و، به جای تقسیم‌بندی اولیه اصطلاحات، موقعیت کاربرد اصطلاحی عناصر زبانی را مطرح می‌کند و، براساس آن، مشخص می‌کند که واژه‌ها چگونه و در کجا شکل اصطلاح به خود می‌گیرند (همان: ۴۰). پرسن همچنین، با اشاره به آرای آستین^۱، مفهوم «کنش تعریفی»^۲ را مطرح می‌کند. کنش عملی است که از طریق زبان و با ادای جملات انجام می‌شود، مانند عمل قول دادن یا نام‌گذاری چیزی. هرگاه مفهومی را تعریف می‌کنیم، کنش تعریفی به وقوع می‌پیوندد. این کنش به‌طور ضمنی یا آشکار در تعاریف نمود می‌یابد (همان: ۱۰۸-۱۱۴). برای مثال، عباراتی مثل می‌نامیم یا اطلاق می‌شود، در تعاریف، می‌توانند حاکی از این کنش باشند.

۳-۳ اصطلاح از دیدگاه شناختی

تمرین (۲۰۰۰) با رویکردی شناختی به نقد آرای سستی می‌پردازد و دیدگاه خود را با عنوان «اصطلاح‌شناسی اجتماعی- شناختی»^۳ یا، به اختصار، «اصطلاح‌شناسی شناختی»^۴ عرضه می‌کند. از این دیدگاه و در مقام مقایسه با نظریه عمومی اصطلاح‌شناسی (دیدگاه سستی)،

1) John L. Austin
2) defining performative
3) socio-cognitive terminology
4) cognitive terminology

ماهیت اصطلاح این‌گونه طرح می‌شود: الف) اصطلاح با واحدهای درک^۱ در پیوند است نه با مفهوم. واحدهای درک، برخلاف مفاهیم، مقولاتی هستند که ساختاری پیش‌نمونه‌ای دارند، بسیار انعطاف‌پذیرند، و قادرند وجوه گوناگون یک مفهوم و دیدگاه‌های متفاوت و مقاصد مختلف افراد را در مورد آن نشان دهند. این واحدها هر یک قطعاتی از معرفت را تشکیل می‌دهند که همواره در حال دگرگونی‌اند (تمرین: ۷۳-۷۴، ۲۲۳-۲۲۴؛ ب) نقطه آغاز اصطلاح‌شناسی می‌تواند، به جای مفهوم، خود اصطلاح باشد، زیرا اصطلاحات را تنها در بافت کلامی می‌توان مطالعه کرد؛ ج) اصطلاح فقط یک تعریف مفهومی ثابت ندارد؛ برای هر اصطلاح، با توجه به واحدهای درک و ویژگی‌های متنوع آنها، می‌توان تعاریف متنوعی ارائه کرد؛ د) از آنجاکه واحدهای درک منعطف و دگرگون‌شونده‌اند، هم‌معنایی و چندمعنایی در اصطلاحات امری پذیرفتنی است و کارکرد و نقشی مشخص دارد و می‌تواند نظرگاه‌های گوناگون درباره مفهوم را در قالب بازنمودهای مختلف نشان دهد؛ ه) از این دیدگاه، ساخت اصطلاحات را می‌توان انگيخته^۲ (در مقابل دل‌بخواهی^۳) در نظر گرفت. روند تاریخی تحول مفهوم و وجود مقولات و الگوهای شناختی، اسباب انگيختگی اصطلاحات را فراهم می‌سازد، یعنی بسیاری از اصطلاحات، ممکن است بازنمود و ساختی داشته باشند که الگوی شناختی خاصی را به نمایش درآورد، برخلاف واژه‌ها که رابطه لفظ و معنای آنها می‌تواند دل‌بخواهی باشد؛ و) از دیدگاه شناختی، اصطلاح نامی برای یک مفهوم نیست (برخلاف دیدگاه سنتی)، بلکه نیروی محرکه‌ای در فرایند درک است که درک‌های مختلف را نمایش و به هم پیوند می‌دهد. (همان: ۲۲۳-۲۲۸).

اگر بخواهیم از دیدگاه شناختی به معادل‌های رایج برای یک مفهوم خاص در حوزه‌های مختلف بنگریم، وجود این معادل‌ها امری طبیعی فرض می‌شود، زیرا هر یک فهم و الگویی متفاوت از موضوع را به نمایش درمی‌آورد. برای مثال، در حوزه

1) units of understanding

2) motivated

3) arbitrary

روان‌شناسی، در برابر اصطلاح انگلیسی development، حداقل دو لفظ هم‌معنای رشد و تحول در زبان فارسی وجود دارد. از این منظر، رشد می‌تواند حاکی از طی کردنِ مراحلِ به سمت اوج و ارتقا باشد، اما تحول، بدون اشاره به جهت و مقصد حرکت، صرفاً بر الگوی دگرگونی و تغییر تأکید می‌کند.

۳-۴ دیدگاه چندوجهی

این دیدگاه در آرای سگر (۱۹۹۰) به چشم می‌خورد. او اصطلاحات را «عناصر واژگانی وابسته به قلمروهای تخصصی کاربرد یک یا چند زبان» تعریف می‌کند و اصطلاح‌شناسی را علمی میان‌رشته‌ای می‌داند که خاستگاه بنیادی آن زبان‌شناختی و معنایی است (ص ۲). سگر معتقد است که می‌توان از سه دیدگاهِ مصداق و بازنمود و کاربرد به مطالعه اصطلاح پرداخت. از این رو، سه بُعد را در نظریه اصطلاح‌شناسی مطرح می‌کند: (۱) بُعد شناختی؛ (۲) بُعد زبانی؛ (۳) بُعد ارتباطی. بُعد شناختی به ساختار دانش یا نظام مفهومی متشکل از اتصالات گوناگون مفهوم‌ها با یکدیگر و پیوند اصطلاحات با این ساختار نظر دارد (همان: ۱۳). مفاهیم واحد دانش را تشکیل می‌دهند. نماد زبانی واحدی از این دانش نیست، اما نشانی برای ارجاع به آن است. نمادهای واژگانی، از طریق ارجاع، بر فضای پیوسته مفهومی سوار می‌شوند و هر عنصر واژگانی محدوده‌ای را نشان می‌زند و به خود اختصاص می‌دهد. به این ترتیب، واژگان یک زبان موضوعی خاص سازمان‌بندی آن شاخه تخصصی را بازتاب می‌دهد. عناصری با این ویژگی، که ارجاعی معین در یک حوزه تخصصی دارند، اصطلاحات آن حوزه نامیده می‌شوند (همان: ۱۴-۱۹). از بُعد زبانی، سگر اصطلاحات را بازنمود زبانی مفاهیم می‌داند و خصوصیات زبانی آنها را برمی‌شمرد، از جمله: الف) برخلاف زبان عمومی، نشانه در زبان تخصصی چندان اختیاری (دل‌بخواهی) نیست و عمدتاً نظام‌مند و براساس اصول و قواعد از پیش تعیین شده است؛ ب) در ساخت بازنمودها شفافیت و یکدستی مورد توجه است تا بتوانند مشخصه‌های مفاهیم را نمایش دهند؛ ج) اصطلاح عنصری جدا از بافت زبانی و کاربردی‌اش نیست؛ د) مفهوم در قالب

زبانی‌اش غالباً با مقوله اسم بیان می‌شود؛ ه) اصطلاح حالتی دگرگون‌شونده دارد و در کاربرد دچار تغییر می‌شود (همان: ۵۷-۵۹)؛ و) اصطلاح، کمابیش، محصول فرایندهای آگاهانه اصطلاح‌سازی است و تابع الگوهای قاعده‌مند ابداع اصطلاح است (همان: ۶۱)؛ ز) بازنمودها نشان می‌دهند که زبان در طبقه‌بندی و ایجاد روابط سلسله‌مراتبی کاربرد دارد (همان: ۶۳). او همچنین، از دیدگاهی آرمانی، به ضرورت‌هایی در کار اصطلاح‌سازی اشاره می‌کند، مانند اشتقاق‌پذیری اصطلاح، تک‌معنایی، دقت معنایی، عدم همنامی و نبود حشو در اصطلاحات (همان: ۸۹-۹۰). از بُعد ارتباطی نیز موضوعاتی نظیر کارایی و استانداردسازی اصطلاحات مورد توجه قرار می‌گیرد. اصطلاح در روند ارتباط باید مؤثر و کارآمد باشد. کاربرد صورت‌های موجود و رایج به جای نوآرزه‌سازی، یا کوتاه‌سازی اصطلاحات طولانی، نمونه‌هایی از کم‌کوشی برای ایجاد کارایی بیشتر ارتباطی تلقی می‌شوند (همان: ۱۰۵-۱۰۷). استانداردسازی فرایندی است که عموماً در گزینش یک اصطلاح از میان چندین اصطلاح رقیب مطرح می‌شود. این فرایند در بُعد ارتباطی اصطلاحات اهمیت دارد، زیرا همسو با اصل کم‌کوشی و ایجاد دقت و تناسب در اصطلاحات عمل می‌کند؛ برای نمونه، هنگامی که از طریق این فرایند، از میان چندین اصطلاح، اصطلاحی برگزیده می‌شود که صراحت بیشتر و ابهام کمتری دارد (همان: ۱۱۵).

دیدگاه چندوجهی کاربر «نظریه ارتباطی اصطلاح‌شناسی»^۱ یا «نظریه درها»^۲ نامیده می‌شود (کابره ۲۰۰۳؛ گم ۲۰۰۵؛ نیز کابره ۱۹۹۹ ب). براساس این دیدگاه، اصطلاح‌شناسی حوزه‌ای بینارشته‌ای است که اصطلاح، یا به تعبیر وی، «واحد اصطلاحی»^۳، در کانون مطالعه آن قرار دارد. واحد اصطلاحی واحدی از نظام واژگانی زبان است که در ارتباطات تخصصی به کار می‌رود. این واحد ماهیتی چندبُعدی دارد و از سه وجه تشکیل شده است: وجه شناختی (یا مفهومی) که با مفهوم سروکار دارد، وجه زبانی (یا صوری) که به

1) communicative theory of terminology

2) theory of doors

3) terminological unit

خود اصطلاح می‌پردازد و وجه ارتباطی که به موقعیت و شرایط کاربرد مربوط می‌شود. بنابراین، هر اصطلاح را می‌توان به سه شیوه توصیف کرد: زبانی، شناختی و ارتباطی. هریک از این شیوه‌ها و مسیرهای سه‌گانه بر مطالعه واحدی یکسان، یعنی واحد اصطلاحی، تمرکز دارند (کابره ۲۰۰۳: ۱۸۶-۱۸۷؛ همو ۱۹۹۹ الف: ۳۹)؛ برای نمونه، در یک طبقه‌بندی صوری (وجه صوری) می‌توان به دو گروه اصطلاح بسیط و غیربسیط که خود شامل مشتق و مرکب است اشاره کرد. در یک طبقه‌بندی معنایی (وجه شناختی)، هر اصطلاح در طبقه مفهومی مشخصی مانند ماهیت‌ها، فرایندها، ویژگی‌ها و روابط قرار می‌گیرد (همو ۱۹۹۹ الف: ۸۵-۸۸). همچنین از بُعد ارتباطی، اصطلاحات واحدهایی هستند که در یک موقعیت ارتباطی کاملاً تعریف شده ظاهر می‌شوند. از این حیث، کاربردشناسی به واکاوی اصطلاحات می‌پردازد و شاخص‌هایی کاربردشناختی مانند قصد کاربر، موقعیت ارتباطی، موضوع مورد بحث، و متن و گفتمان وقوع هر اصطلاح مطرح می‌شود (همان: ۱۱۲-۱۱۳).

۴ اصطلاح تخصصی در برابر واژه عمومی

اصطلاحات همواره با واژه‌ها مقایسه شده‌اند و، علاوه بر شباهت‌ها، به‌ویژه تفاوت‌های آنها مورد توجه قرار گرفته است (پرسن ۱۹۹۸؛ کابره ۱۹۹۹ الف: کاگورا ۲۰۰۲). اما این مقایسه پرسشی را برمی‌انگیزد که همواره در مطالعات صرفی مطرح بوده است: واژه چیست؟ (متیوز^۱ ۱۹۹۱: ۲۰۸؛ کاتامبا^۲ ۱۹۹۳: ۱۷؛ آرونوف و فیدمن^۳ ۲۰۰۵: ۳۳). بسیاری از صاحب‌نظران از جمله متیوز (۱۹۹۱) معتقدند که هنوز تعریف مناسبی برای واژه موجود نیست. عده‌ای دیگر معتقدند که شیوه‌های مختلفی برای تعریف واژه وجود دارد که هیچ‌یک کاملاً رضایت‌بخش نیست (آرونوف و فیدمن ۲۰۰۵). کاگورا (۲۰۰۲) این شیوه‌ها را

1) P. H. MATTHEWS
2) F. KATAMBA
3) M. ARONOFF & K. FIDEMAN

به روشنی این گونه طبقه‌بندی کرده است: الف) تعریف معنایی ساپیر^۱ (۱۹۳۱) که می‌گوید واژه کوچک‌ترین جزء معنادار و کامل است؛ ب) تعریف واجی هاکت^۲ (۱۹۵۸) که واژه را واحدی می‌داند که حدودش را درنگ‌های متوالی تعیین می‌کند؛ ج) تعریف دستوری بلومفیلد^۳ (۱۹۳۳) که آن را کمینه‌ترین صورت آزاد در نظر می‌گیرد؛ د) تعریف نوشتاری بائر^۴ (۱۹۸۳) که، در آن، واژه واحدی است که، در خط و در هنگام نوشتن، در دو سویش فضای خالی باشد (کاگورا ۲۰۰۲: ۱۱). اما دشواری تعریف ماهیت واژه مانع از آن نمی‌شود که گویشوران آن را بشناسند و درک کنند. به تعبیری، واژه موجودیت و اعتبار روان‌شناختی دارد (ساپیر ۱۳۷۶: ۵۸). یافته‌های روان‌شناسی زبان، هم‌صدا، بر حضور روان‌شناختی واژه‌ها در ذهن، حتی از دوران کودکی، تأکید دارند؛ برای نمونه، در پاره‌ای از آزمون‌ها حتی از تمایز میان واژه‌ها و ناواژه‌ها^۵ برای سنجش و بهبود اختلالات زبانی بهره می‌گیرند (بزدانی و دیگران ۱۳۹۲). بنابراین، فرض معقولی است که این واحد انعطاف‌پذیر را، به لحاظ نظری، بسیار دقیق‌تر از هر واحد دیگری در زبان قابل تشخیص بدانیم (ساپیر ۱۳۷۶: ۵۹).

در مقام مقایسه و صرف نظر از اختلاف‌های نظریه‌بنیاد، ابتدا لازم است به شباهت‌های این دو عنصر، که آنها را دو مقوله هم‌جنس و مقایسه‌پذیر می‌سازد، اشاره کرد. از منظر زبان‌شناسی، واژه و اصطلاح هر دو: ۱) نشانه زبانی‌اند. نشانه زبانی متشکل از دو وجه دال یا صورت آوایی و مدلول یا معناست. البته در خصوص اصطلاح، علاوه بر معنا، از مفهوم و واحد درک نیز صحبت شده و از سوی دیگر دال نیز باز نمود خواننده شده است، اما اصطلاح همواره ماهیتاً ویژگی نشانه‌ای خود را دارد (کابره ۱۹۹۹: الف: ۸۰، فلبر ۱۹۸۴: ۱۶۸؛ ۲) جزئی از واژگان

1) E. Sapir

2) C. F. Hockett

3) L. Bloomfield

4) L. Bauer

۵) ناواژه یا ناکلمه (nonword) [شبیبه] واحدی واژگانی اما فاقد معناست که بر اساس قواعد واجی زبان ساخته شود و به واژه‌های بالفعل واژگان شباهت داشته باشد (Morris 2005).

زبان‌اند (کابره ۱۹۹۹ الف: ۱۱ و ۲۰). به عبارت دیگر، واژه‌های هر زبان تخصصی زیرمجموعه‌ای از کلّ واژگان زبان را تشکیل می‌دهند (همان: ۸۲)؛ (۳) بخشی از نظام زبان و تابع قواعد کلی آن هستند. قواعد نحوی و صرفی و معنایی و آوایی و واجی بر اصطلاحات نیز کمابیش همچون واژه‌ها اعمال می‌شوند؛ (۴) واحدی از دستگاه صرفی زبان‌اند. هردو عموماً واحدهایی در صرف تلقی می‌شوند و از واحدهایی مانند گروه و بند و جمله در نحو یا واج‌ها در واج‌شناسی متمایزند. واحدهای صرفی طبعاً از قواعد صرفی زبان تبعیت می‌کنند (همان: ۸۴)؛ (۵) به یکدیگر تبدیل‌پذیرند. واژه‌ها و اصطلاحات، تحت تأثیر دو فرایند عمده اصطلاحی شدگی^۱ و اصطلاح‌زدودگی^۲، پیوسته به یکدیگر بدل می‌شوند.

ویژگی‌هایی که اصطلاح را از واژه متمایز می‌سازند از این قرارند:

(۱) مفهوم در برابر معنا: اصطلاح مفهوم‌دار است، اما واژه معنا‌دار. اصطلاح با یک مفهوم یا واحد دانش تخصصی در ارتباط است و، از راه آن مفهوم، به نظام مفهومی^۳ یک حوزه می‌پیوندد و ساختار دانش آن حوزه را فعال می‌کند. واژه با معنا در پیوند است و چنین کارکردی ندارد. برای مثال، واژه اعتیاد اگر از معنای عمومی فراتر رود و با مفهومی اصطلاحی به کار رود، با ساختاری از دانش حوزه اعتیاد مربوط می‌شود که خارج از دسترس معنای عمومی آن و عموم مردم است (← نمونه ۳). مفهوم واژه بارگیری در علوم جنگل و محیط زیست (← نمونه ۴)، نمونه‌ای دیگر از نظام مفهومی را در یک حوزه تخصصی نمایش می‌دهد:

(۳) اعتیاد (addiction)، اعتیادپزشک (addictionologist/ narcologist)، اعتیادپزشکی (addictionology)، اعتیادافزار (drug paraphernalia/ DP)، شاخص شدت اعتیاد (addiction severity index)، اعتیادآوری (addictive potential)

1) terminologization
2) determinologization
3) concept system

(۴) بارگیری (loading)، بارگیری خوشه‌ای (bunch loading)، بارگیری دوطرفه (double-end loading)، بارگیری کناری (lateral loading)، بارگیری کلافی (bundle loading)، بارگیری هیمه (fuel loading)

(۲) کنش تعریفی در برابر معنادهی: اصطلاح تعریف می‌شود، درحالی‌که واژه معنا می‌دهد. مفهوم اصطلاح با یک تعریف مشخص نمود می‌یابد. به عبارت دیگر، در اصطلاحات کنش گفتاری تعریف کردن رخ می‌دهد. فرد یا جمعی از متخصصان اصطلاح را تعریف می‌کنند و تعاریف در واژه‌نامه‌های تخصصی درج و بازتعریف می‌شود. برای مثال، یک نویسنده حتی ممکن است حدود مفهوم اصطلاح را در یک موقعیت خاص (مانند مقاله یا کتاب) با ارائه تعریف مشخص کند. در نمونه‌های (۵) و (۶) عبارت‌های سیاه نشانه‌هایی از کنش تعریفی هستند:

(۵) در این مقاله فعل مرکب به فعلی اطلاق می‌شود که...

(۶) گفته (utterance): اصطلاحی که به پاره‌ای از گفتار (واژه، جمله، گفتمان) اطلاق می‌شود.

واژه به‌خودی‌خود معنادار است و هرچند فرهنگ‌های لغت عمومی این معنا را تعریف می‌کنند، پدیدآیی و تثبیت و استانداردسازی این معنا با کنش تعریفی انجام نمی‌شود. در مورد واژه‌ها، عمل رسمی تعریف یا تعریف‌دهی رسمی وجود ندارد. واژه آبگوشت، تا زمانی که تعریفی معین برای آن ارائه نشده باشد، معنایی عمومی دارد و واژه‌ای از زبان عام است. تعریف کردن آن به صورت «هر نوع محیط مایع که پایه آن آبگوشت مغذی یا پروتئین آبکافت‌شده باشد» این واژه را به اصطلاحی علمی در حوزه زیست‌شناسی بدل می‌کند.

(۳) حوزه وابستگی در برابر حوزه‌ناوابستگی: هر اصطلاح حداقل به یک حوزه موضوعی^۱ تعلق دارد، اما واژه‌ها چنین نیستند. زیربنای حوزه موضوعی را دانش تخصصی، نظام مفهومی و جمعی از متخصصان تشکیل می‌دهند. در برابر، واژه‌های عمومی مستقل از حوزه‌ها هستند و عموماً در درون حوزه‌های معنایی عام زبان طبقه‌بندی می‌شوند. درج

1) subject field

اصطلاحات در فرهنگ‌های عمومی و تخصصی نشان از این ویژگی دارد. یک واحد واژگانی، هنگامی که مفهومی حوزه‌وابسته دارد، در فرهنگ لغت با نشان آن حوزه یا در اصطلاح‌نامه‌ها همراه با سایر اصطلاحات مربوط به آن حوزه ارائه می‌شود (ب- نمونه الف). همان واحد، هنگامی که به حوزه‌ای تعلق ندارد، بدون نشان است (ب- نمونه ۷). در مجموعه واژه‌های مصوب فرهنگستان، حوزه‌ها به دسته‌هایی خرد و کلان تقسیم شده‌اند، مانند اقیانوس‌شناسی، علوم جو، زمین‌شناسی، و ژئوفیزیک در حوزه علوم زمین (ب- هزارواژه علوم زمین ۲، ۱۳۹۳)، یا دندان‌پزشکی، شنوایی‌شناسی، علوم پایه پزشکی، و علوم سلامت در حوزه پزشکی (ب- هزارواژه پزشکی ۱، ۱۳۹۰). در نمونه (۷) وابستگی و عدم وابستگی یک واحد واژگانی یکسان به حوزه مشاهده می‌شود:

(۷) الف- سنگ پا: (در زمین‌شناسی) آذرآواری با شکل نامنظم و حفره‌های فراوان.

ب- سنگ پا: سنگ آذرین و سبک و اسفنجی ... که در حمام از آن برای شستن کف پا استفاده می‌کنند (صدری افشار و دیگران ۱۳۸۱).

(۴) ساختمانندی در برابر نیمه‌ساختمندی: نظام مفهومی که اصطلاحات در آن جای می‌گیرند، از حیث ساخت، یعنی روابط معین و گوناگونی که میان عناصر آن برقرار می‌شود، بسی منسجم‌تر و منظم‌تر از نظام معنایی واژگان عمومی زبان است. واژه‌های متفاوتی مانند صندلی، مداد، یا پشه‌بند ممکن است در یک فرهنگ عمومی با عبارت وسیله تعریف شوند (ب- انوری ۱۳۸۱). اصطلاحات ساختمندند، به این معنا که از طریق مفهومشان به جایگاه مشخصی در نظام مفهومی تعلق دارند و روابط روشن و مشخصی نیز با سایر مفاهیم همسایه خود برقرار می‌کنند. نمونه (۸) رابطه‌ای منطقی را در تعاریف اصطلاحات روان‌شناسی آشکار می‌سازد:

(۸) الف- اختلال کج‌خلقی: نوعی اختلال افسردگی که مشخصه آن خلُق افسرده مداوم در اغلب ساعات روز است.

ب- اختلال افسردگی: اختلال خلُق که نشانه بارز آن غمگینی است.

ج- اختلال خلُق: اختلالی که مشخصه آن واکنش نامناسب خلُق به موقعیت است.

با توجه به مدخل‌ها و تعاریف آنها، می‌توان روابط منطقی و ساختمند نظام مفهومی این اصطلاحات را مشاهده کرد. اختلال کج‌خلقی نوعی اختلال افسردگی است و اختلال افسردگی، به نوبه خود، نوعی اختلال خلقی است که آن هم یک نوع اختلال است. این ساختمانندی را می‌توان این‌گونه نمایش داد: اختلال کج‌خلقی > اختلال افسردگی > اختلال خلقی > اختلال.

۵) **بازنمود در برابر صورت:** برای اصطلاح، بازنمود مطرح است و برای واژه، صورت. بازنمود اصطلاح، یعنی آن بخش از اصطلاح که مفهوم را به نمایش درمی‌آورد و ممکن است بسیار متفاوت با صورت واژه باشد. برای نمایش صورت واژه‌ها، در شکل نوشتاری، از حروف یک زبان بهره گرفته می‌شود. نویسه‌هایی که مفهوم اصطلاحات را بازنمایی می‌کنند ممکن است لفظی از یک یا بیش از یک زبان، یا ترکیبی از آنها، یا از نوع نماد باشند:

(۹) رگه آر (در حوزه زراعت)؛ فرمول b، عدد e، نماد سیگما (Σ) (در حوزه ریاضی)؛ PRO، pro، نظریه 'X'، X'' اصل A بر روی A (در حوزه زبان‌شناسی)؛ نظریه k (در حوزه علوم جو).

۶) **ساخت واژه خاص در برابر ساخت واژه عام:** اصطلاحات کمابیش از این حیث که ساختمان صرفی خاص و غیرمعمول دارند نیز ممکن است با واژه‌ها در تمایز قرار گیرند. بنیاد ساخت واژه اصطلاحات و واژه‌ها یکسان است و هر دو به قواعد صرفی زبان به یک میزان دسترسی دارند (کابره ۱۹۹۹ الف: ۸۴). اما بررسی صورت اصطلاحات نشان می‌دهد که اصطلاحات به پاره‌ای فرایندهای صرفی بیش از واژه‌ها گرایش دارند.^۱ کوتاه‌سازی یا اختصارسازی^۲ (اختصار تک‌حرفی و چندحرفی)، سرنام‌سازی^۳، آمیزه‌سازی^۴، وام‌گیری^۵ و گرده‌برداری^۶ (نمونه‌های ۱۰)، پاره‌ای از فرایندهایی هستند که در ساختن اصطلاحات، فراوان به کار بسته می‌شوند:

۱) در اصول و ضوابط واژه‌گزینی (۱۳۸۸) می‌خوانیم: «فرهنگستان می‌تواند، بنا به ضرورت، از فرایندهای واژه‌سازی کم‌سابقه یا بی‌سابقه در زبان فارسی استفاده کند» (ص ۱۳). ویژگی ساخت واژه خاص ناظر بر این ضابطه است.

2) abbreviation
3) acronymy
4) blending
5) borrowing
6) loan translation

(۱۰) الف- اختصار تک‌حرفی: ا. (اسم)، ف. (فعل)، ح. (حرف)

ب- اختصار چندحرفی: میزان الف.س.ب. (میزان اختصاصی سن باروری)، میزان م. ش. (میزان مرگ‌ومیر شیرخواران)، میزان م. م. (میزان مرگ‌ومیر مادران)
ج- سرنام‌سازی: پهباد (پرنده هدایت‌پذیر از دور)، باف (برنامه آموزش فردی)، دوگ (دمای وارفتگی گرمایی)، آرکا (ارتباطات کوتاه‌برد اختصاصی)
د- آمیزه‌سازی: صد‌آمیزی (صد‌آمیزی)، انسایشی (انسدادی‌سایشی)، الگم (الکلی‌های گمنام)
هـ- وام‌گیری: وب (web)، یون (ion)، ژن (gene)
و- گرده‌برداری: شکستگی باز (open fracture)، کرایه تک‌سکه‌ای (single-coin fare)، خدمات کم‌به‌زیاد (few-to-many service)

ساخت‌واژه منحصر به فرد اصطلاحات محدود به این فرایندها نمی‌شود. در زبان علم از شیوه‌های اصطلاح‌سازی دیگری نیز به‌وفور بهره گرفته می‌شود، از جمله به‌کارگیری وندهایی که از نظر هم‌زمانی زایا نیستند (مانند «پاد» در پاد‌آماج) یا استفاده از صورت‌های ترکیبی (مانند آرتا در آرتادندان‌پزشکی) برای ساخت انبوهی از اشتقاق‌ها و ترکیباتی که در زبان روزمره مشابهی ندارند^۱:

(۱۱) پادماده، پادباد، پادآکسند؛ آرتاسازه، بست آرتادندان؛ زی‌چسب، زی‌سازگاری، زی‌داربست؛ خودهراسی، خودتغییری؛ کژکامی، کژخوابی، کژکاری؛ دُش‌گوارشی، دُش‌چشایی، دُش‌رویش استخوان؛ پوشانه، پرانه؛ آکسند، آکسایش، آکسانهر.

(۷) تک‌معناگرایی در برابر چندمعناگرایی: اصطلاح به تک‌معنا بودن و واژه به چندمعنا بودن گرایش دارد. درباره رابطه باز نمود و معنا، این اصل از دیدگاه نظری در اصطلاح‌شناسی مطرح است که هر باز نمود باید با یک مفهوم منطبق باشد. بنابراین، اصطلاحات حتی اگر باز نمودی یکسان داشته باشند، در حوزه‌های موضوعی متفاوتی قرار می‌گیرند و نظام‌های مفهومی کاملاً متمایزی را باز نمایی می‌کنند. پرهیز از ابهام و پی‌ریزی ارتباط مؤثر عموماً ایجاب می‌کند که

(۱) آشوری در فرهنگ علوم انسانی (۱۳۷۴: ۴۴) به این ویژگی این‌گونه اشاره می‌کند که اهل علم می‌توانند با به‌کارگرفتن وندهایی که از نظر زبان‌شناسی ناکارا هستند آنها را برای نیاز علمی‌شان زایا کنند.

اصطلاح در شرایط تک‌معنایی^۱ قرار داشته باشد. واژه‌ها از چنین الزاماتی فارغ‌اند، و طبعاً بیشتر دچار چندمعنایی می‌شوند (نیز ← کابره ۱۹۹۹ الف: ۴۰، ۱۰۸-۱۰۹؛ سگر ۱۹۹۰: ۸۹-۹۰). واژه خستگی، به معنی «خسته بودن»، «حالت خسته»، «زخم» و «جراحت» که واژه‌ای عمومی محسوب می‌شود، در متن تخصصی حوزه‌های مختلف تک‌معنا در نظر گرفته می‌شود:

(۱۲) الف- خستگی: (در روان‌شناسی) واکنشی بهنجار و گذرا در برابر فشار و تنش‌های عاطفی و جسمی که، در آن، فرد احساس ناراحتی می‌کند و کارایی خود را از دست می‌دهد.
ب- خستگی: (در مهندسی عمران) گسیختگی ماده ناشی از تنش تکراری یا دوره‌ای.

۸) همنامی در برابر چندمعنایی: پیامد تک‌معناگرا در نظر گرفتن اصطلاحات، همنامی^۲ است. معانی چندگانه در واژه‌ها، هنگامی که پیوندی نظام‌مند و توصیف‌پذیر میان آن معانی برقرار است، به یک صورت واژگانی واحد نسبت داده می‌شوند. فرهنگ‌های لغت عمومی این معانی را، با شماره‌گذاری، ذیل یک مدخل ذکر می‌کنند. نمونه (۱۳) چندمعنایی واژه پایه را در مدخل یک فرهنگ عمومی نشان می‌دهد. در خصوص اصطلاحات، حوزه‌ها و نظام‌های مفهومی، پیشاپیش، مجزا انگاشته می‌شوند و همسان بودن بازنمودهای دو یا چند اصطلاح عموماً همنامی یا شباهت در لفظ تلقی می‌شود. بازنمودهای یکسان، حتی اگر رشته‌ای معنایی در آنها مشهود باشد و مفاهیم را به یکدیگر ببیوندد، جداگانه مدخل می‌شوند. در نمونه (۱۴)، همنامی اصطلاحات در حوزه‌های گوناگون دیده می‌شود:

(۱۳) پایه: ۱. هر چیز ستون‌مانند که چیزی بر بالای آن قرار گیرد... ۲. قسمت پایین و تکیه‌گاه هر چیز... ۳. هر بخش از وسیله‌ای که بر آن بالا می‌روند... ۴. آنچه بر آن چیزی را بنا یا ایجاد می‌کنند؛ اساس... ۵. آنچه نظریه، باور یا اندیشه‌ای با تکیه یا استناد بر آن شکل گرفته... ۶. دوره یک‌ساله تحصیلی؛ کلاس... ۷. مقطع تحصیلی... ۸. تکیه‌گاه، حامی... (انوری ۱۳۸۱)
(۱۴) پایه: (در دندان‌پزشکی) دندان طبیعی یا کاشتینه‌ای که تکیه‌گاه برسازه ثابت یا متحرک است؛ (در زبان‌شناسی) واژه یا بخشی از واژه که در هر فرایند صرفی یا اشتقاقی وند جدیدی به آن اضافه

1) monosemy
2) homonymy

شود: (در ریاضی) مجموعه‌ای از بُردارهای مستقل در یک فضای بُرداری...؛ (در موسیقی) نُتی که آکورد بر مبنای آن نامیده می‌شود؛ (در علوم باغبانی) بخش پایینی در ترکیب پیوندی.

بازنمودهای یکسان حتی در یک حوزه واحد نیز ممکن است رخ دهند و همنام تلقی شوند، مانند همنام اصطلاح پایه در حوزه زبان‌شناسی، که یک بار برابر نهادِ base است، به مفهوم «واژه یا بخشی از واژه که در هر فرایند صرفی یا اشتقاقی وند جدیدی به آن اضافه شود»، و دیگری برابر نهادِ foot به مفهوم «یک یا چند هجا که، با توجه به الگوی تکیه یا کمیت، یک واحد ضرب / وزن را تشکیل می‌دهد».

۹) هم‌معناگزینی در برابر هم‌معناپذیری: اصطلاحات به‌آسانی هم‌معنا نمی‌پذیرند، اما واژه‌ها به‌سهولت گرایش به هم‌معنایی دارند. به‌طور کلی، از نگاه اصول اصطلاح‌شناسی سنتی و مشخصاً اصل چهارم (۳-۱) و برای مقاصد استانداردسازی، هم‌معنایی اصطلاحات چندان پذیرفته نیست و، تا حد امکان، تلاش می‌شود میان مفهوم و صورتِ اصطلاح رابطه یک‌به‌یک برقرار شود. هم‌معنایی در اصطلاحات، به معنای وجود دو یا چند بازنمود مختلف برای نمایش یک مفهوم واحد است، نظیر آنچه در حوزه زیست‌شناسی با دو بازنمود زادآوری و تولیدمثل دیده می‌شود یا در حوزه زبان‌شناسی با برابره‌های واکه و همخوان در مقابل مصوت و صامت رخ داده است. به تعبیر تمرمن (۲۰۰۰: ۱۵۰)، هم‌معنایی، نقشی و کارکردی است، به این معنا که اصطلاحات هم‌معنا، هر یک، از منظری متفاوت به مفهوم می‌نگرند. این مترادف‌ها نسبی و ناظر بر جنبه‌های گوناگون‌اند. برای مثال، در برابر بسیاری از اصطلاحات فارسی ممکن است صورتی قرضی در فارسی وجود داشته باشد؛ نظیر کابل در کنار بافه یا روان‌شناسی گشتالت در کنار روان‌شناسی هیئت‌نگر. صورت‌های مخفف نیز ممکن است حکم مترادف را داشته باشند؛ نظیر ناکا برای نشانگان اکتسابی کمبود ایمنی^۱. اما نکته این است که اصطلاح، در گام نخست و در ابتدا که وضع می‌شود، برای شفاف ساختن مفهوم و دقیق‌تر کردن مفاهیم ساخته می‌شود (نیز ← اصول و ضوابط واژه‌گزینی: ۵۳).

1) AIDS, acquired immunodeficiency syndromes

این ویژگی اصطلاحات، حاکی از گرایش گریز از هم‌معنایی است، ویژگی‌ای که ممکن است متخصصان یا نهادها بر آنها تحمیل کنند. عموماً گزینش و تصویب یک بازنمود (الف۱۵)، از میان تعداد زیادی معادل مشابه (الف۱۵ب) در گروه واژه‌گزینی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ناشی از این گرایش است:

(الف۱۵) الف- حالت دری (locative case)

ب- حالت اندری، حالت جایگاهی، حالت مکانی، کنش جایگاه، جای‌نما (همادخت ۱۳۷۹).

واژه‌ها، از این حیث، با سهولت بیشتری پذیرای هم‌معنایی هستند و در بافت، با اندک تغییری، جایگزین یکدیگر می‌شوند. واژه‌ها را می‌توان با مترادفشان تعریف کرد، اما این کار در مورد اصطلاحات حشو است (نیز سگر ۱۹۹۰: ۴۰-۴۱).

۱۰) نقش ارجاعی در برابر نقش‌های غیرارجاعی: نقش اصلی اصطلاحات ارجاع است؛ ارجاع به مصداقی معین یا محدوده‌ای مشخص از دانش تخصصی. کاربرد صحیح یک اصطلاح را این ارجاع تعیین می‌کند (نمونه الف۱۶)، برخلاف واژه‌ها که علاوه بر نقش ارجاعی، طیفی از نقش‌های گوناگون نظیر نقش عاطفی، ارتباطی و کنشی را انعکاس می‌دهند (نمونه الف۱۶ب) (نیز کابره، ۱۹۹۹الف: ۱۱۳). زبان علمی «آشکارگو و عاطفه‌گریز و اشارت‌پرهیز» توصیف شده است، برخلاف زبان همگانی که به «بارحسی» و «وجه عاطفی و یادانگیز واژه‌ها» توجه دارد (آشوری ۱۳۷۴: ۱۶-۱۷):

(الف۱۶) الف- (نقش ارجاعی) اعتیاد جنسی یکی از انواع اعتیاد است.

ب- (نقش غیرارجاعی) امان از اعتیاد!

۱۱) بافت نظام‌مند در برابر بافت غیرنظام‌مند: بافتی که اصطلاحات در آن به کار می‌روند با بافت وقوع واژه‌ها تفاوت‌هایی دارد. از دیدگاهی نظری و آرمان‌گرایانه، عموماً بافت یک اصطلاح تخصصی، نظام‌مند در نظر گرفته می‌شود. نظام‌مندی بافت به این معناست که اصطلاحات را افرادی معین (متخصص‌های یک حوزه)، در هنگام ارتباط با یکدیگر

(متخصصی با متخصص دیگر) یا در هنگام انتقال مفاهیم به مبتدیان (متخصص با دانشجویان)، در گفتار، در مکان‌هایی مانند مراکز آموزشی، پژوهشی و کلاس‌های درس، یا در نوشتار، در درس‌نامه‌ها و مقاله‌های علمی به کار می‌برند. واژه‌ها را طیف وسیعی از گویشوران زبان با تخصص‌ها و پیشینه‌های گوناگون، در روابط روزمره و در محیط‌های مختلف به کار می‌گیرند. شماره (۱۷) نمونه‌ای است از یک متن نظام‌مند در یک کتاب درسی ژن‌شناسی که اصطلاحات فراوان در آن به چشم می‌خورد:

(۱۷) ساختار دومین، نشان‌دهنده آرایش فضایی اسیدهای آمینه مثلاً به یک مارپیچ (مارپیچ آلفا) و یا یک آرایش فضایی تاخورده (تاخوردگی بتا) می‌باشد. همچنین حلقه‌های ساده جزو ساختارهای دومین می‌باشد. این ساختارها اغلب توسط پیوندهای هیدروژنی تثبیت می‌گردد (ایرمر ۱۳۸۶: ۸۴).^۱

(۱۲) کنش محوری در برابر توانش محوری: اصطلاحات به سطح کنش^۲ و واژه‌ها به سطح توانش^۳ تعلق دارند.^۴ کنش به فعلیت یافتن زبان و کاربرد عملی زبان و گفته‌های تولیدشده در بافت مربوط است و توانش با نظام زبان و قواعد آن در ذهن ارتباط دارد. اصطلاحات، چنان‌که اشاره شد، در بافت وقوع می‌یابند و تجلی آنها را می‌توان به‌ویژه در بافت‌های نظام‌مند مشاهده کرد (مثال ۱۷)، یعنی هنگامی که افرادی با زمینه مشترکی از دانش تخصصی نیاز به برقراری ارتباط دارند. واژه‌ها، برخلاف اصطلاحات، پیشاپیش در واژگان ذهنی حضور دارند و قواعد زبانی نظیر قاعده‌های واجی و صرفی و نحوی و معنایی بر آنها اعمال می‌شود. از این رو، اصطلاحات با حیطه‌هایی چون

(۱) ترجمه و نکات ویرایشی این متن مدنظر ما نیست و صرفاً بافت متنی آن در این بحث مورد نظر است.

2) performance

3) competence

(۴) این تمایز را می‌توان با توجه به مفاهیم دوگانه سوسور گفتاربنیاد و زبان‌بنیاد نیز نام نهاد. کاگورا (۲۰۰۲: ۱۲) این تفاوت را، علاوه بر این، با عنوان تمایز گفتار (پارول) و زبان (لانگ) نیز جداگانه مطرح می‌کند.

واژه‌گزینی، برنامه‌ریزی زبان، و رویارویی زبان‌ها از راه تبادل علمی و فنی، که حوزه‌هایی عملی‌اند (سطح کنش)، پیوند می‌خورند. از سوی دیگر، واژه‌ها در موضوعاتی چون قواعد نظام صرفی و نحوی زبان، زبان‌آموزی کودک و مراحل رشد زبان، فراگیری و آموزش زبان دوم، و آسیب‌های زبانی (سطح توانش) مطرح و بررسی می‌شوند؛ برای نمونه، آنچه کودکان در جریان رشد در ابتدای فراگیری زبان مادری خود کسب و استخراج می‌کنند نه اصطلاحات علمی آن زبان، بلکه فهرستی از واژه‌ها و قواعد واژه‌سازی آن است. به عبارت دیگر، اصطلاحات در سطح نظام زبانی و سطوح مختلف نحوی و صرفی و معنایی هویتی مستقل از واژه‌ها ندارند که بتوان، در آن سطح، ویژگی‌هایی را بازشناخت و آنها را از واژه‌ها متمایز ساخت. ویژگی‌های متمایز اصطلاحات از واژه‌ها عموماً در سطح کنش زبانی شکل می‌گیرند. واژه‌های کاملاً عمومی‌مندرج در واژگان زبان (نمونه ۱۸ الف) در کنش، خواه این کنش یک تعریف باشد یا بخشی از یک کتاب درسی یا درس کلاسی، می‌توانند کاملاً اصطلاحی به کار روند (نمونه ۱۸ ب):

(۱۸) الف- حلقه: ۱. واحد شمارش چیزهایی دایره‌ای شکل و توخالی... ۲. دایره توخالی کوچکی از جنس طلا و نقره که در انگشت دست کنند... (ضرغامیان و عسکری ۱۳۹۰)
ب- حلقه: (در حمل و نقل هوایی) حالتی از پرواز که در آن هواگرد حول محور عرضی و در مسیری دایره‌ای روبه‌بالا به گردش درمی‌آید.

(۱۳) اصطلاحی‌شدگی در برابر اصطلاح‌زدودگی: اصطلاحات و واژه‌ها به‌طور متمایزی تحت تأثیر دو فرایند اصطلاحی‌شدگی و اصطلاح‌زدودگی قرار دارند. اصطلاحی‌شدگی فرایندی است که واژه‌ها و گروه‌هایی را که معنایی عام و گسترده دارند به اصطلاحاتی با مفهومی مشخص و تعریف‌شده تبدیل می‌کند (بسه^۱ و دیگران ۱۹۹۷). اصطلاح‌زدودگی فرایندی است که، از طریق آن، معنای اصطلاحات دگرگون می‌شود و اصطلاح به زبان

1) B. Bessé

عمومی راه می‌یابد (میر و مکی‌تاش^۱: ۲۰۰۰: ۱۱۲). درون‌داد فرایند نخست یک واژه و محصول آن یک اصطلاح است، اما فرایند دوم در جهت عکس عمل می‌کند و یک اصطلاح را به واژه‌ای عمومی تبدیل می‌کند. هنگامی که یک واحد واژگانی اصطلاحی می‌شود بدین معناست که آن واحد ویژگی‌های اصطلاحات را از قبیل مفهوم و تعریف و حوزه مشخص کسب می‌کند و از واژه‌های عمومی فاصله می‌گیرد. برای نمونه، اصطلاحی شدگی واژه تهاجم آن را به اصطلاحی در حوزه مهندسی محیط زیست و انرژی به معنای «تمایل آب به حل کردن کلسیم کربنات» بدل کرده است. پاره‌ای از شیوه‌های واژه‌گزینی نظیر برگزینش و نوگزینش غالباً حاکی از این فرایند هستند. در برگزینش، واژه‌ای را که در واژگان زبان موجود است انتخاب و در مفهومی مشابه، و این بار مشخص و تعریف شده در یک حوزه، به کار می‌اندازیم؛ مانند برگزیدن واژه پرتو (نمونه ۱۹) که پیش از این در زبان فارسی موجود بوده و به کار بردن آن در مفهومی از حوزه فیزیک و اپتیک در برابر لفظ انگلیسی ray. در نوگزینش با گسترش معنایی سروکار داریم. واژه‌ای از پیش موجود انتخاب می‌شود و در مفهومی جدید بسط داده و به کار برده می‌شود، مانند نوگزیدن واژه بافه (نمونه ۲۰) برای cable (اصول و ضوابط واژه‌گزینی: ۳۴-۳۶):

(۱۹) الف- پرتو: شعاعی که از منبع نورانی یا گرمایی ساطع می‌شود (انوری ۱۳۸۱).
ب- پرتو: (در فیزیک - اپتیک) خمی که مماس آن در هر نقطه در امتداد انتشار موج نور قرار داشته باشد.

(۲۰) الف- بافه: یک دسته موی بلند که در هم تنیده شده باشد (انوری ۱۳۸۱).
ب- بافه: چند رشته به هم بافته روکش دار... برای انتقال جریان برق...؛ مترادف کابل.

در هر دو روش برگزینش و نوگزینش از صورت‌های از پیش موجود در واژگان بهره می‌گیریم و برون‌داد یک اصطلاح است و، از این حیث، هر دو نمونه‌ای از

اصطلاحی شدگی‌اند. در فرایند اصطلاح‌زدودگی یا تبدیل اصطلاحات به واژه‌ها، معنای اصطلاحی ممکن است یا حفظ شود و دچار دگرگونی‌های اندک گردد، یا به شدت کم‌رنگ شود که، در این حالت، اصطلاح دچار معنا باختگی^۱ می‌شود. واژه‌های اصطلاح‌زوده‌ای مانند ام آر آی، سی تی اسکن و ایدز، که از حوزه تخصصی پزشکی به زبان عموم مردم راه یافته‌اند، نمونه‌هایی از تغییر معنای اصطلاحی و عمومی شدن یک اصطلاح‌اند (میر و مکی‌تاش ۲۰۰۰: ۱۱۲). بسیاری از عناصر واژگان این نقش دوگانه واژه‌بودگی و اصطلاح‌بودگی را می‌پذیرند. سگر (۱۹۹۰: ۱۹) علت این امر را تعداد محدود عناصر واژگانی می‌داند که باعث می‌شود واژه‌ها به سمت کاربردی اصطلاحی در زبانی تخصصی کشیده شوند.

۵ بحث و پیامدها

در بخش پیشین، با مقایسه اصطلاحات و واژه‌ها، به ۱۳ ویژگی دوگانه‌ای که این دو مفهوم را از یکدیگر متمایز می‌سازند اشاره کردیم. اصطلاح‌بودگی یک واحد واژگانی مجموعاً با این خصوصیات و مفاهیم رقم می‌خورد: مفهوم، کنش تعریفی، حوزه‌وابستگی، ساختمانندی، بازنمود، ساخت‌واژه خاص، تک‌معناگرایی، همنامی، هم‌معناگرایی، نقش ارجاعی، بافت نظام‌مند، کنش‌محوری و اصطلاحی‌شدگی. پاره‌ای از آنها از اجزای تشکیل‌دهنده اصطلاح‌اند و اصطلاح را به یک نشانه زبانی بدل می‌کنند، نظیر مفهوم و بازنمود. پاره‌ای دیگر، مانند ساختمانندی، تک‌معناگرایی، همنامی، هم‌معناگرایی و نقش ارجاعی، از جمله ویژگی‌های معنایی و کاربردی غالب اصطلاحات‌اند. همچنین کنش تعریفی، حوزه‌وابستگی، بافت نظام‌مند و کنش‌محوری را می‌توان منحصراً کاربردشناختی، و دارا بودن ساخت‌واژه خاص را صرفی در نظر گرفت. اصطلاحی‌شدگی نیز فرایندی است که واژه‌های عمومی زبان را به سمت کاربردی اصطلاحی و اصطلاح شدن سوق می‌دهد.

1) dilution

اکنون، بار دیگر، به نمونه‌های (۱) و (۲)، که در شماره‌های (۲۱) و (۲۲) تکرار شده‌اند، باز می‌گردیم:

(۲۱) فروپاشی فوتونی، اجسام افلاطونی، نقطه هم‌جذبی، خزانه ژن

(۲۲) کتاب، آبگوشت، ستاره، بدگمانی

مجموعه واژه‌های (۲۱) از مجموعه (۲۲) اصطلاحی‌تر هستند و پیشاپیش اصطلاح تلقی می‌شوند، زیرا نشان از دو ویژگی کنش تعریفی و حوزه‌وابستگی دارند، یا به عبارت دیگر، با تعریفی آشکارا تخصصی، در یک حوزه موضوعی معین جای می‌گیرند:

(۲۳) الف- فروپاشی فوتونی: (در فیزیک) تجزیه هسته بر اثر جذب پرتو گاما.

ب- اجسام افلاطونی: (در ریاضی) پنج چندوجهی منتظم که عبارت‌اند از چهاروجهی،

مکعب، هشت‌وجهی، دوازده‌وجهی، و بیست‌وجهی (کالرن ۱۳۸۷).

ج- نقطه هم‌جذبی: (در شیمی) مجموعه‌ای از طیف‌های جذبی که در یک طول موج یا

بسامد همدیگر را قطع می‌کنند.

د- خزانه ژن: (در زیست‌شناسی) مجموعه اطلاعات ژنی رمز شده از مجموعه ژن‌های

موجود در یک جمعیت با تولید مثل جنسی در یک زمان معین.

در مقام مقایسه، مجموعه (۲۲)، در بدو امر، واژه‌هایی عمومی تلقی می‌شوند، زیرا معنادار و حوزه‌ناوابسته‌اند. معنای واژه‌های عمومی به لفظ آنها گره خورده و در ذات آنهاست. به بیان دیگر، معنا با خود واژه و در واژه حضور دارد و با تعریف کردن یا کنش تعریفی ایجاد نمی‌شود. حضور چنین معنایی در ذهن گویشوران است که در تعاریف فرهنگ‌های عمومی بازنمایی می‌شود:

(۲۴) الف- کتاب: مجموعه‌ای از نوشته‌ها یا تصاویر بر روی ورق‌های نازک، به صورت خطی یا

چاپی، صحافی شده و دارای جلد (انوری ۱۳۸۱).

ب- آبگوشت: غذایی آبکی که از گوشت، سیب‌زمینی، نخود، لوبیا درست می‌شود

(ضرغامیان و عسکری ۱۳۹۰).

ج- ستاره: هریک از جرم‌های طبیعی درخشان (به جز ماه) که در هنگام شب در آسمان

دیده می‌شوند (صدری افشار و دیگران ۱۳۸۱).

د- کج خلقی: بداخلاقی و رفتار غیردوستانه (ضرغامیان و عسکری ۱۳۹۰).

همین واژه‌های عمومی هنگامی که در یک نظام مفهومی ساختمان قرار می‌گیرند (ویژگی ساختمانندی) و مفهومی از یک حوزه تخصصی، نظیر کتابداری، زیست‌شناسی، روان‌شناسی و اخترشناسی را بازنمایی می‌کنند (ویژگی حوزه وابستگی)، با تعریفی تخصصی (کنش تعریفی)، به اصطلاحی تمام‌عیار بدل می‌شوند:

(۲۵) الف- کتاب: (در کتابداری و اطلاع‌رسانی) ... بر طبق تعریف یونسکو، کتاب معمولاً از ۴۸

صفحه بیشتر و به‌طور مستقل صحافی شده است. به کمتر از این مقدار جزوه یا رساله می‌گویند... از نظر کتابدار، اگر تعداد اوراق کمتر از ۴۸ صفحه هم باشد، در صورتی که محتوای آن متناسب با جامعه کتابخوان و مجموعه کتابخانه باشد و نگهداری آن لازم به نظر آید، کتاب محسوب می‌شود و فهرست کردن آن ضروری است.

ب- آبگوشت: (در میکروپ‌شناسی) هر نوع محیط مایع که پایه آن آبگوشت مغذی یا پروتئین آبکافت‌شده باشد.

ج- ستاره: (در نجوم) گوی آتشین بسیار عظیم و فروزانی که بر اثر فعالیت‌های درونی خود درخشش می‌یابد.

د- کج خلقی: (در روان‌شناسی) خلق پایین در حد خفیف یا متوسط به شکل مستمر یا مزم.

شماری از ویژگی‌ها را، که این تغییر را پدید می‌آورند و اصطلاحی‌شدگی واژه‌های عمومی را به دنبال دارند، ویژگی‌های اصلی اصطلاحات می‌نامیم. مفهوم، کنش تعریفی، حوزه‌وابستگی، ساختمانندی، نقش ارجاعی، و بافت نظام‌مند از جمله ویژگی‌های اصلی یک اصطلاح‌اند. وجود یک مفهوم در قالب یک نظام مفهومی ساختمانند در حوزه‌ای موضوعی، به همراه تعریف کردن آن یا وقوع کنش تعریفی و شکل‌گیری نقش ارجاعی معین برای بازنمود آن مفهوم، هر واژه‌ای را بدل به اصطلاح می‌کند؛ برای مثال، اصطلاح کج خلقی (← نمونه ۲۵د)، در مقایسه با واژه کج خلقی (← نمونه ۲۴د)، از طریق تعریف مذکور (ویژگی کنش تعریفی) با اصطلاحات دیگری از نظام مفهومی حوزه روان‌شناسی مربوط می‌شود (ویژگی‌های ساختمانندی و حوزه‌وابستگی). اصطلاحاتی مانند خلق، خلق پایین، و نیز اختلال کج خلقی، اختلال افسردگی، جایگاه و ارجاع دقیق این

اصطلاح را مشخص می‌کنند (ویژگی نقش ارجاعی). بدیهی است که این واحد واژگانی و این مختصات در متون تخصصی روان‌شناسی و در کلام روان‌شناسان و متخصصان این حوزه ظاهر می‌شود (ویژگی بافت نظام‌مند). سایر اصطلاحات نمونه (۲۵) نیز چنین‌اند.

ویژگی‌های باقی‌مانده فرعی یا حاشیه‌ای هستند، زیرا در همه اصطلاحات مشاهده نمی‌شوند و فقط پاره‌ای از اصطلاحات را شامل می‌شوند. ویژگی‌های صوری، نظیر بازنمود یا ساخت‌واژه خاص، از آن جمله‌اند. اصطلاحاتی مانند نقطه هم‌جذبی یا اصل A روی A، انسایشی، پاداکسند، آرتاسازه، رگه آر، فرمول b، عدد e، نماد سیگما، نظریه k و بسیاری دیگر، در بدو امر، از راه صورت، یعنی ساختمان صرفی خاصی که دارند، با واژه‌های عمومی تفاوت دارند و بازشناخته می‌شوند. تک‌معناگرایی، هم‌نامی و هم‌معناگری نیز، که ویژگی‌هایی معنایی‌اند، فرعی محسوب می‌شوند، زیرا بسیاری از اصطلاحات، حتی در یک حوزه خاص، ممکن است در عمل چنین نباشند. اصطلاح آرمش در روان‌شناسی آشکارا دو معنا دارد، یکی «فروکش کردن تنش یا شور یا هیجان» و دیگری «بازگشت ماهیچه به شرایط استراحت پس از یک برهه گرفتگی»؛ و به این جهت آشکارا ناقض تک‌معنایی است. لفظ رشد اصطلاحی در حوزه‌های مختلف مثل روان‌شناسی، زیست‌شناسی، زمین‌شناسی، جامعه‌شناسی، تغذیه و کشاورزی است، اما رگه‌ای معنایی^۱ به‌وضوح این مفاهیم حوزه‌ای را پیوند می‌دهد و به این جهت بیشتر نمونه‌ای از چندمعنایی است تا نمونه سراسری برای هم‌نامی. هم‌معنایی نیز در اصطلاحات مشاهده می‌شود. دو لفظ همخوان و واکه در حوزه آواشناسی مترادف صامت و مصوت هستند و اصطلاحات شرطی‌سازی کلاسیک و شرطی‌سازی پاولفی در روان‌شناسی هم‌معنا تلقی می‌شوند.

۱) این رگه یا مشخصه معنایی را می‌توان بزرگ شدن یا افزایش و گسترش یافتن دانست.

فرایند اصطلاحی‌شدگی، بیش از آنکه ویژگی واحدهای اصطلاحی باشد، پیوستاری را به نمایش درمی‌آورد که در یک سوی آن اصطلاحات و در سوی دیگر واژه‌های عمومی زبان قرار دارند و در میانه، به‌درجات، اصطلاحات عمومی‌شده جای می‌گیرند. در قطب اصطلاحات، در اصطلاحی‌ترین وضعیت، آن دسته اصطلاحاتی قرار دارند که حاوی همه ویژگی‌های اصلی و فرعی، اعم از کاربردی و معنایی و صوری، هستند. در این وضعیت، اصطلاح از واژه عموماً متمایزتر و تشخیص آن آسان‌تر است.

از آنجا که اصطلاح واحدی کنشی است - برخلاف واژه که واحدی از توانش زبانی است - ویژگی‌های منحصر به فرد آن در کاربرد ظهور می‌کنند. غالب ویژگی‌های تمایزدهنده‌ای که بر شمردیم کاربردشناختی‌اند. به عبارت دیگر، واحدهای واژگانی هنگامی که با مشخصه‌هایی مانند کاربران، موقعیت، کنش و موضوع همراه می‌شوند عموماً می‌توانند شأن اصطلاحی کسب کنند. از این رو، بسیاری از واژه‌های عمومی که صورت و معنایی تثبیت شده دارند، مانند کتاب و آبگوش و ستاره و کج خلقی (← نمونه‌های ۲ یا ۲۴)، ممکن است، در کاربرد، کارکرد اصطلاحی بگیرند و اصطلاح تلقی شوند (← نمونه‌های ۲۵).

از پیامدهای بحث مقایسه ویژگی‌های اصطلاح و واژه، یکی تبیین نقش و اهمیت علم زبان‌شناسی در اصطلاح‌شناسی است. دیدیم که دیدگاه سنتی اصطلاح را نشانه‌ای زبانی تلقی می‌کند، و از دیدگاه کاربردشناختی اصطلاح در زمینه ارتباطی، یعنی موقعیتی که افراد در آن‌اند و دانشی که با خود به آن موقعیت می‌آورند، بازشناخته می‌شود، و در رویکرد چندوجهی، سه دیدگاه زبانی و شناختی و ارتباطی مطرح می‌شود که هر یک به ترتیب به سه وجه باز نمود و مصداق و کاربرد اصطلاح می‌پردازند. رویکرد اصطلاح‌شناسی شناختی نیز به نحوی آشکارتر، بر آموزه‌های زبان‌شناسی شناختی بنا نهاده شده است. به باور نگارنده، فصل مشترک این دیدگاه‌ها را باید در حوزه‌های زبان‌شناسی معاصر جست‌وجو کرد. آنگاه که باز نمود اصطلاحات و ویژگی‌های زبانی آنها در مدنظر قرار می‌گیرند از حوزه‌های صرف و نحو بهره می‌گیریم. مطالعه وجه

شناختی اصطلاح و مفهوم و مصداق آن، طبعاً بحث را با مسائل معنایی گره می‌زند و بی‌تردید در کانون توجه حوزه معناشناسی قرار می‌دهد. همچنین سخن گفتن از ارتباط، با مباحث اصلی حوزه کاربردشناسی، نظیر بافت، گوینده و متن، همسانی دارد. این اشتراکات سهم غالب زبان‌شناسی را در مطالعه واحد علم اصطلاح‌شناسی، یا اصطلاح، نشان می‌دهد. به کارگیری منظری زبان‌شناختی و الگویی زبانی برای ایجاد نظریه اصطلاحات، که امروز مورد توجه قرار گرفته است، بر این نکته صحنه می‌گذارد (۳-۴، «نظریه درها»). آشکار است که در بحث حاضر نیز، اصطلاح با یک واحد زبانی، یعنی واژه، مقایسه شده است و شباهت‌ها و تفاوت‌ها در قالبی زبان‌شناختی طرح شده‌اند. از دیگر پیامدهای این بحث آشکار ساختن تمایز این دو مفهوم و در نتیجه تأکید بر ضرورت جداسازی لفظی آنها از یکدیگر است. صرف نظر از چند شباهتی که بر شمرده شد، اصطلاح با واژه تفاوت دارد و لازم است این دو مفهوم به دلایلی در لفظ نیز متمایز شوند: نخست آنکه ۱۳ ویژگی مشخصاً بر تمایز این دو مفهوم در سطوح مختلف صحنه می‌گذارند. دوم آنکه رابطه عام و خاص بین آنها برقرار است. هر اصطلاحی نوعی واژه است، اما هر واژه‌ای اصطلاح نیست. دیگر آنکه مفهوم واژه ابهام دارد و هنوز تعریف مناسب و فراگیری برای آن ارائه نشده است. بارکردن معنای سنگین دیگری مانند معنای اصطلاح بر لفظ واژه، ابهام معنایی آن را بیشتر می‌کند. چهارمین دلیل مسئله اشتقاق‌ها و ترکیباتی است که برای این دو مفهوم به‌طور جداگانه ساخته شده و در یک بحث اصطلاح‌شناختی مورد نیاز است. هم واژه و هم اصطلاح خوشه‌های مفهومی و واژگانی خاص خود دارند و کاربرد یک لفظ واحد (مثلاً واژه یا کلمه یا لغت) برای هر دو عملاً نابسامانی و خلط مبحث پدید می‌آورد. برای مثال، از دو فرایند lexicalization (با معادل‌های واژگانی‌شدگی یا واژه‌گردانی) و terminologization (با معادل اصطلاحی‌شدگی)، به ترتیب، یکی بر واژه‌ها و دیگری بر اصطلاحات عمل می‌کند و به کاربردن یک لفظ برای هر دو این تمایز را نشان نمی‌دهد و عملاً غیرممکن است. چنین است تمایز lexical unit (واحد واژگانی)

از terminological unit (واحد اصطلاحی) و بسیاری مفاهیم دیگر. تمایز لفظی در اینجا هم اهمیت دارد و هم ضرورت.^۱

بحث نظری درباره تمایز اصطلاح و واژه راه را برای پرداختن به مباحث نظری در حوزه اصطلاح‌شناسی می‌گشاید. چنانچه اصطلاحات مقوله‌ای مجزا از سایر واحدهای واژگانی در نظر گرفته شوند، آنگاه برای بررسی جداگانه اصطلاحات به نظریه‌پردازی نیاز داریم.^۲ توصیف و طبقه‌بندی جامع تک‌تک این ویژگی‌ها از حیث معنا و نحو و صرف و کاربرد، در ادامه همین بحث، قابل طرح است.

منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۷۴)، فرهنگ علوم انسانی، تهران: نشر مرکز.
- اصول و ضوابط واژه‌گزینی، همراه با شرح و توضیحات (۱۳۸۸)، ویرایش سوم، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- انوری، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، تهران: سخن.
- ایمر، ژولیت (۱۳۸۶)، مبانی و قوانین ژنتیک، ترجمه رحیم هنرژاد، رشت: دانشگاه گیلان.
- سپیر، ادوارد (۱۳۷۶)، زبان: درآمدهای بر سخن گفتن، ترجمه علی محمد حق‌شناس، تهران: سروش.
- صدری‌افشار، غلامحسین، نسرتن حکمی و نسترن حکمی (۱۳۸۱)، فرهنگ معاصر فارسی (یک جلدی)، تهران: فرهنگ معاصر.
- ضرغامیان، مهدی و مهناز عسکری (۱۳۹۰)، فرهنگ فارسی مهتاب (دبستان)، تهران: محراب قلم.
- فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان (دفتر دوم) (۱۳۸۴)، گروه واژه‌گزینی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- کارلن، جان (۱۳۸۷)، فرهنگ ریاضی، ترجمه سیامک کاظمی، تهران: فرهنگ معاصر.

۱) کارگروه واژه‌گزینی زبان‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، اصطلاح را برای term و واژه را برای word به تصویب رسانده است.

۲) سگر (۱۹۹۹) کوشیده است بنیان‌های چنین نظریه‌ای را بر مبنای ارجاعات و مصداق‌های اصطلاحات تبیین کند.

- هزارواژه پزشکی (۱) (۱۳۹۰)، گروه واژه‌گزینی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- هزارواژه علوم زمین (۲) (۱۳۷۴)، گروه واژه‌گزینی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- همادخت، همایون (۱۳۷۹)، *واژه‌نامه زبان‌شناسی و علوم وابسته (با تجدید نظر و اضافات)*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- یزدانی، زهرا و دیگران (۱۳۹۲)، «بررسی اثر تکرار ناکلمه بر برخی شاخص‌های زبانی در کودکان با آسیب زبانی ویژه»، *توانبخشی*، دوره چهاردهم، ش ۳ (مسلسل ۵۸)، ص ۱۱۵-۱۲۲.
- ARONOFF, Mark and Kirsten FUDEMAN. (2005), *What is Morphology?*, Oxford: Blackwell.
- BESSÉ, Bruno de, Blaise NKWENTI-AZEH and Juan C. SAGER (1997), "Glossary of Terms Used in Terminology", *Terminology*, vol. 5: 1, pp. 117-156.
- CABRÉ, M.T. (1999a) *Terminology (Theory, Methods and Applications)*, edited by Juan C. SAGER and translated by Anne DE CESARIS, Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins.
- (1999b), "Do We Need an Autonomous Theory of Terms?", *Terminology*, (Special Issue), vol. 5: 1, pp. 5-19.
- (2003), "Theories of Terminology: Their Description, Prescription and Explanation", *Terminology*, vol. 9: 2, pp. 163-199.
- CABRÉ, M. Teresa and Juan C. SAGER (1999), "Preface towards a Theory of Terminology", *Terminology*, (Special Issue), vol. 5: 1, pp. 1-3.
- CONCEIÇÃO, Manuel Célio (2005), *Concepts, Terms et Reformulations*, Lyon: Presses Universitaires de Lyon.
- FELBER, Helmut (1984), *Manuel de terminologie*, Paris: Unesco, Infoterm.
- ISO 1087-1 (2000): *Terminology Work- Vocabulary- Part 1: Theory and Application = Travaux Terminologiques- Vocabulaire- Partie 1: Théorie et Application*, Geneva: International Organization for Standardization.
- KAGEURA, Kyo (2002), *The Dynamics of Terminology: A Descriptive Theory of Term Formation and Terminological Growth*, Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins.
- KATAMBA, Francis (1993), *Morphology*, London: Macmillan.
- L'HOMME, Marie-Claude (2005), "Sur la Notion de Term", *Meta: journal des traducteurs*, vol. 50: 4, pp. 1112-1132.
- MATTHEWS, Peter H. (1991), *Morphology*, 2nd editon, Cambridge: Cambridge University Press.

MEYER, Ingrid and Kristen MACKINTOSH (2000), "When Terms Move into our Everyday Lives: An Overview of the De-Terminologization", *Terminology*, vol. 6, No. 1, pp. 111-138.

MORRIS, David (2005), *Dictionary of Communication Disorders*, 4th edition, London/ Philadelphia: Whurr Publishers.

PEARSON, Jennifer (1998), *Terms in Context*, Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins.

SAGER, Juan C. (1990), *A Practical Course in Terminology Processing*, Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins.

———— (1999), "In Search of a Foundation: Towards a Theory of the Term", *Terminology*, (Special Issue), vol. 5: 1, pp. 41-57.

TEMMERMAN, Rita (2000), *Towards New Ways of Terminological Description: The Socio-Cognitive Approach*, Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins.

